

نوع مقاله: پژوهشی

صفحات ۲۱۴ - ۱۹۹

## بررسی جایگاه نظریه تناسب وجودی در مباحث فلسفه اخلاق

محمدعلی مبینی<sup>۱</sup>

### چکیده

نظریه تناسب وجودی نظریه‌ای است درباره ارزش اخلاقی که بر مبنای نگاه واقع‌گرایانه به اخلاق ارائه شده است. این نظریه بر آن است که همه ارزش‌های اخلاقی قابل ارجاع به یک ارزش بنیادین هستند؛ آن ارزش بنیادین تناسب وجودی است و تناسب وجودی با خدا در این نظریه نقش محوری در ارزش بخشی اخلاقی دارد. یک سؤال درباره این نظریه ناظر به جایگاه این نظریه در فلسفه اخلاق است. آیا این نظریه یک نظریه فرااخلاقی است یا به قلمروی اخلاق هنجاری تعلق دارد یا حالت سومی قابل فرض است؟ با بررسی‌هایی که در این تحقیق صورت گرفت این نتیجه‌گیری به عمل آمد که هدف اساسی نظریه تناسب وجودی یک هدف نظری در قلمروی اخلاق هنجاری است و برخی اهداف عملی هنجاری نیز از طریق آن قابل تحقق است. با این حال، مباحث و مدعیاتی که در این نظریه مطرح می‌شود محدود به اخلاق هنجاری نیست؛ بلکه گاهی جنبه فرااخلاقی پیدا می‌کنند و چه بسا از آن هم فراتر روند و حوزه‌هایی دیگر از فلسفه را دربرگیرد. بنابر این، بهتر است این نظریه را یک نظریه ارزش مطابق با اصطلاحی رایج بدانیم که همه این حوزه‌ها را پوشش می‌دهد.

### واژگان کلیدی

نظریه تناسب وجودی، نظریه ارزش، اخلاق هنجاری، فرا اخلاق.

۱. دانشیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، ایران.

## طرح مسأله

یک بخش مهم از مشغولیت‌های ذهنی انسان‌ها مربوط به اندیشه‌ها و نگرش‌های اخلاقی آن‌ها است. هر انسانی دارای تصورات و مفاهیمی اخلاقی است و گاهی اوقات احکامی اخلاقی صادر می‌کند. فلسفه اخلاق شاخه‌ای مهم از فلسفه است که دغدغه بررسی این بخش از مسائل انسانی را در سر دارد. فیلسوفان علاقمند به این موضوع از دیرباز سؤال‌هایی را درباره ماهیت مفاهیم و احکام اخلاقی و چگونگی ارتباط آن‌ها با عالم واقع مطرح و به پاسخ‌گویی آن‌ها اقدام کرده‌اند. پاسخ‌هایی که از سوی فیلسوفان اخلاق ارائه شده است بسیار متنوع و متفاوت است. از باب مثال، برخی متفکران از نگاه واقع‌گرایانه به اخلاق دفاع کرده‌اند و برخی از ناواقع‌گرایی؛ برخی ارزش اخلاقی را برخاسته از ذات موضوعات اخلاقی دانسته‌اند و برخی ریشه آن را در بیرون از اخلاق جستجو کرده‌اند؛ برخی ارزش‌های اخلاقی را دارای تنوع و تکثر دیده‌اند و برخی دیگر آن‌ها را قابل ارجاع به یک یا چند ارزش بنیادین دانسته‌اند. برخی برای خدا نقش محوری در تحقق بخشی ارزش‌های اخلاقی قائل شده‌اند و برخی از اخلاق مستقل از خدا دفاع کرده‌اند.

نگارنده پیش از این (مبینی، ۱۳۹۰، ۱۳۹۲، ۱۳۹۹) با پیشنهاد نظریه‌ای با عنوان نظریه تناسب وجودی مواضع خود را در زمینه‌های فوق روشن کرده است. نظریه تناسب وجودی نگاه واقع‌گرایانه به اخلاق دارد؛ با رد نگاه ابزاری به اخلاق، قائل به حسن ذاتی اعمال است؛ از رویکرد وحدت‌گرا به ارزش‌های اخلاقی دفاع می‌کند و ارزش اخلاقی بنیادین را تناسب وجودی میان موجودات می‌داند و دست‌آخر ضمن آنکه از استقلال ارزش اخلاقی دفاع می‌کند، رابطه متناسب با خدا را دارای نقش محوری در تحقق ارزش‌های اخلاقی می‌داند و به‌گونه‌ای میان دو اندیشه استقلال اخلاق و الهی بودن اخلاق جمع می‌کند.

پس از ارائه این نظریه، در برخی گفت‌وگوها و نشست‌ها، سؤالاتی قابل توجه درباره این نظریه مطرح گردیده است که نیاز است به آن‌ها پاسخ داده شود.<sup>۱</sup> در این مقاله به یک سؤال از

۱. لازم است یادآور شوم که علاوه بر برخی نشست‌ها، تا کنون دو پیش‌اجلاس کرسی نظریه‌پردازی درباره این نظریه برگزار شده است که اساتید محترم حاضر در این کرسی اعم از داور و ناقد به نکاتی قابل توجه اشاره کرده و دریچه‌های خوبی را برای تکمیل و تقویت بحث گشودند. در اینجا ضمن تشکر از دبیرخانه هیأت حمایت از کرسی‌های نظریه‌پردازی به جهت ایجاد زمینه برای برگزاری این کرسی، وظیفه دارم از همه اساتید شرکت‌کننده در این کرسی که در یک یا هر دو جلسه شرکت و نکات مفیدی بیان کردند تقدیر و تشکر به عمل آورم. داوران محترم (به ترتیب الفبا): علیرضا آل‌بویه، هادی صادقی، مجتبی مصباح و احمد واعظی. ناقدان محترم: سیدمحمد حسینی سورکی، محمد عالم‌زاده نوری، علی‌اکبر عبدالآبادی و محمد فتحعلی‌خانی. امیدوارم در ادامه هم از نظرات ارزشمند این عزیزان و اساتید محترم دیگر بهره‌مند گردم.

آن سؤالات پاسخ داده می‌شود و بررسی سایر سؤالات به مقالات دیگر موکول می‌گردد. سؤال تحقیق حاضر این است که باتوجه به اینکه فلسفه اخلاق به قلمروهای متفاوتی تقسیم می‌شود، نظریه تناسب وجودی به کدام قلمرو از قلمروهای فلسفه اخلاق تعلق دارد؟ به‌طور خاص، آیا نظریه تناسب وجودی یک نظریه فرااخلاقی است یا نظریه اخلاقی هنجاری یا اعم از هر دو؟ پیش از پرداختن به این سؤال، برای آشنایی اجمالی با نظریه تناسب وجودی کلیاتی از این نظریه مطرح می‌گردد.

### نظریه تناسب وجودی در یک نگاه

هر عملی که از انسان سر می‌زند خواه ناخواه اثراتی از خود بر جای می‌گذارد و اموری دیگر تحت تأثیر عمل انجام‌شده قرار می‌گیرند. عملی را نمی‌توان تصور کرد که هیچ‌گونه تأثیری در جهان نداشته باشد. حرکت دادن یک انگشت هم دست کم هوای اطراف خود را جابجا می‌کند، در جریان خون و برخی تحولات بدنی انسان تأثیری گرچه ناچیز دارد، موجب یک مشاهده جدید در فرد ناظر می‌شود و به همین صورت می‌توان اثرگذاری‌های دیگری را برای آن تصور کرد. یکی از شؤون مهم اخلاق دآوری ارزشی درباره هر عمل اختیاری است از حیث اثراتی که از خود بر جای می‌گذارد و کار مهم دیگرش توصیه به عمل مناسب از این حیث است. به بیان دیگر، ارزش و الزام اخلاقی همواره ناظر به روابطی است که میان فرد عامل و دیگران (اعم از رابطه با خود، انسان‌های دیگر، محیط غیرانسانی و خدا) شکل می‌گیرد. به تعبیر سوم، اخلاق در صدد تنظیم رابطه مناسب ما با خود و دیگران است.

بنابر این، هدف اخلاق این است که روابط اختیاری مناسبی میان موجودات شکل بگیرد. این ارزش بنیادینی است که در پس همه ارزش‌های اخلاقی وجود دارد. هر جا رابطه متناسبی شکل بگیرد اخلاق آن را می‌ستاید و در مقابل، هر رابطه نامتناسبی را مذمت می‌کند. در نگاه کلی‌تر ارزش و زیبایی جهان به این است که میان موجودات (اعم از مختار و غیرمختار) رابطه متناسب و هماهنگی وجود داشته باشد. بنابر این، ارزش زیبایی‌شناختی و ارزش اخلاقی تبیین واحد می‌یابند با این تفاوت که اخلاق به حوزه اختیار تعلق دارد.

انسان اخلاقی کسی است که در انجام اعمالش نسبت خود را با موجودات دیگر در نظر گیرد و اعمالی انجام دهد که به تناسب وجودی میان موجودات بینجامد و از اعمالی که این تناسب را به هم زند بپرهیزد. متناسب بودن رفتار این است که به‌گونه‌ای عمل کند که هم حقوق خودش رعایت شود و هم حقوق دیگران. رعایت حقوق یک موجود به این معنا است که جایگاه وجودی آن موجود حفظ شود و به شؤون وجودیش لطمه‌ای وارد نشود. هرگاه این رابطه مناسب برقرار شود ارزش اخلاقی به وقوع پیوسته و حالت منتظره‌ای وجود ندارد. به بیان دیگر، ارزش اخلاقی این روابط متناسب از ذات آن‌ها برمی‌خیزد و نباید ارزششان را در بیرون از آن‌ها جستجو کرد.

البته ممکن است این روابط متناسب نتایج بسیار مطلوبی را هم در پی داشته باشند؛ اما ارزش آن‌ها صرفاً از ناحیه مطلوبیت آن نتایج نیست، بلکه خودشان با قطع نظر از آن نتایج، ارزش اخلاقی والایی دارند.

مشکلی که در اینجا پیدا می‌شود این است که اگر ارزش اخلاقی اعمال به جهت نقش آن‌ها در برقراری تناسب وجودی باشد، آنگاه ایجاد تناسب وجودی به معنای موردنظر برای انسان مقدور نیست؛ زیرا انسان تا حد خاصی می‌تواند نسبت‌های خود را با اطراف در نظر گیرد و رابطه‌ای متناسب با آن‌ها برقرار کند؛ اما همواره ممکن است عمل او در طول زمان و مکان تأثیرات فراوانی داشته باشد که چه بسا در مواردی به تناسب وجودی لطمه بزند. رفع این مشکل تنها در گروی پذیرش جهان‌بینی توحیدی امکان‌پذیر است و از این رو، وجود خدا در تحقق غایت اخلاق نقش کلیدی دارد. مطابق با جهان‌بینی توحیدی از آنجا که خدا مالکیت و ربوبیت مطلق بر همه موجودات دارد هر کس که در انجام اعمالش قبل از هر چیز تناسب با خدا را در نظر گیرد و سپس اقدام به برقراری روابط متناسب با دیگران کند، خداوند نواقص او را جبران می‌کند و تلاش‌هایش را به ثمر می‌رساند. مطابق فرمایشی از حضرت علی (علیه‌السلام) کسی که میان خود و خدا را اصلاح کند، خداوند میان او و مردم را اصلاح خواهد کرد.<sup>۱</sup>

### نظریه تناسب وجودی به مثابه یک نظریه اخلاقی در قلمرو اخلاق هنجاری

سه قلمرو مهم مطالعاتی در فلسفه اخلاق عبارت‌اند از: فرااخلاق<sup>۲</sup>، اخلاق هنجاری<sup>۳</sup>، و اخلاق کاربردی<sup>۴</sup>. اخلاق کاربردی به ارزیابی اخلاقی موارد خاص می‌پردازد و درباره وضعیت اخلاقی هر یک از رفتارهای بشری خاص اظهار نظر می‌کند. برای نمونه، در اخلاق کاربردی اظهار می‌شود که سقط جنین پیامدهای نامطلوبی برای جامعه دارد و بنابر این، به لحاظ اخلاقی مذموم است؛ یا سقط جنین مصداقی از مخالفت با اراده خداوند است و از این رو، از نظر اخلاقی کار نادرستی است. در مقایسه با فرااخلاق و اخلاق هنجاری، در اخلاق کاربردی جزئی‌ترین مباحث مطرح می‌شود و روشن است که نظریه تناسب وجودی در قلمرو اخلاق کاربردی قرار ندارد؛ چرا که ناظر به رفتاری خاص از رفتارهای انسانی نیست؛ بلکه همه رفتارها و به‌طورکل همه امور قابل ارزیابی اخلاقی را دربرمی‌گیرد. از این رو، یا به قلمروی فرااخلاق مربوط است یا

۱. من أصلح ما بينه وبين الله أصلح الله ما بينه وبين الناس. (نهج‌البلاغه حکمت ۸۹) توضیحات بیشتر درباره نظریه تناسب وجودی و وجوه تأیید آن در عقل و نقل در مکتوبات قبلی نویسنده آمده است و همه آن‌ها در کتاب خدا، ارزش، عقلانیت (مبیینی، ۱۳۹۹) جمع شده است. علاوه بر این، نویسنده در صدد باز کردن زوایای بیشتر این نظریه در نوشتارهای بعدی خود است. این مقاله نیز بخشی از این هدف را دنبال می‌کند.

2. metaethics

3. normative ethics

4. applied ethics

اخلاق هنجاری.

برای معرفی اخلاق هنجاری می‌توان گفت مباحث جزئی و صغروی که در اخلاق کاربردی مطرح می‌شوند مبتنی بر پیش‌فرض‌هایی اساسی‌اند که نقش کبرا را در آن مباحث ایفا می‌کنند. بحث دربارهٔ صحت و سقم این پیش‌فرض‌های کبروی مربوط به اخلاق هنجاری می‌شود. برای مثال، این اصل که «هر کاری که منجر به پیامدهای نامطلوب برای جامعه شود به‌لحاظ اخلاقی نادرست است» یا «هرگونه مخالفت با ارادهٔ الهی به‌لحاظ اخلاقی نادرست است» دو پیش‌فرض اساسی در مثال‌های ذکرشده هستند که حکم به نادرستی سقط جنین بر آنها مترتب است. بنابر این، در اخلاق هنجاری به دنبال معیاری عام هستیم که راهنمای ما در تصمیم‌گیری‌های اخلاقی قرارگیرد و نظریه‌ای که در اخلاق هنجاری بیانگر آن معیار عام است نظریهٔ اخلاقی<sup>۱</sup> نامیده می‌شود.

با این حال، باید توجه داشت که برای نظریهٔ اخلاقی دو هدف اساسی ذکر شده است که تشخیص آن‌ها از یکدیگر برای تبیین جایگاه نظریهٔ تناسب وجودی مفید است. یکی از اهداف نظریهٔ اخلاقی هدف عملی<sup>۲</sup> است و می‌خواهد به ما کمک کند که در هنگام بررسی درستی یا نادرستی امور از منظر اخلاقی، به تصمیم‌های مناسب و قابل‌اعتمادی برسیم. به عبارت دیگر، هدف عملی نظریهٔ اخلاقی آن است که یک رویهٔ تصمیم‌گیری<sup>۳</sup> مناسب برای ما فراهم کند. هدف دیگر نظریهٔ اخلاقی هدف نظری<sup>۴</sup> است؛ در این نگاه، نظریهٔ اخلاقی در پی آن است که فهمی شایسته از سرشت زیربنایی درست و نادرست، و خوب و بد فراهم کند. به این منظور باید به این سؤال پاسخ دهیم که چرا برخی اعمال را به‌لحاظ اخلاقی درست و برخی دیگر را نادرست می‌دانیم، یا چرا اموری را از منظر اخلاقی خوب و اموری دیگر را بد می‌شماریم. این سؤال مبتنی بر این فرض است که وقتی یک چیز از لحاظ اخلاقی خوب یا بد است یا یک عمل از لحاظ اخلاقی درست یا نادرست است، مبنایی وجود دارد که موجب درستی یا نادرستی و خوبی یا بدی آن‌ها می‌شود. هنگامی که گفته شود چیزی که یک مایع را آب می‌کند ترکیب شیمیایی خاص (H<sub>2</sub>O) است، به این معناست که سرشت زیربنایی همهٔ آب‌ها این واقعیت است که از H<sub>2</sub>O تشکیل شده است. در اخلاق هم ممکن است گفته شود چیزی وجود دارد که زیربنای همهٔ خوبی‌ها و بدی‌های اخلاقی است. در نتیجه، نظریهٔ اخلاقی از یک‌سو در صدد کشف مبانی اخلاق و نظام‌سازی<sup>۵</sup> آن است (هدف نظری) و از سوی دیگر، در صدد ارائهٔ معیارهای عام برای

- 
1. moral theory
  2. practical aim
  3. decision procedure
  4. theoretical aim
  5. systematizing

ارزش‌داوری اخلاقی است تا با کمک آن‌ها بتوان به تصمیم‌گیری‌های اخلاقی مناسب در موارد خاص رسید (هدف عملی). (Timmons, 2013, pp. 4-5)

بنابر این تحلیل، می‌توان نظریهٔ تناسب وجودی را نظریه‌ای اخلاقی در قلمروی اخلاق هنجاری دانست که منشأ بنیادین همهٔ خوبی‌های اخلاقی را تناسب وجودی می‌داند. با این حال، اخلاق هنجاری همان‌گونه که در سطح نظری فهم ما از ماهیت اخلاق را توسعه می‌بخشد، مقدمات کبروی لازم در سطح عملی را برای ما فراهم و به تصمیم‌گیری‌های اخلاقی ما کمک می‌کند. این یعنی نظریهٔ اخلاقی معیار تشخیص مصادیق خوب و بد، و درست و نادرست را به ما ارائه می‌دهد. حال آیا نظریهٔ تناسب وجودی در سطح عملی به کمک ما می‌آید و معیاری را برای ارزش‌داوری‌های اخلاقی در موارد خاص پیش روی ما می‌نهد یا در همان سطح نظری باقی می‌ماند و کمکی به تصمیم‌گیری‌های عملی ما نمی‌کند؟ مارک تیمونز<sup>۱</sup> اقتضای نظریهٔ اخلاقی را ارائهٔ معیار می‌داند.

هدف نظری نظریهٔ اخلاقی، کشف ماهیت زیربنایی عمل درست و نادرست است تا بتواند بیان کند که چه چیزی در ارتباط با عمل وجود دارد که آن را درست یا نادرست می‌کند. اگر فرض کنیم که مجموعه‌ای ثابت از ویژگی‌های زیربنایی وجود دارد که همهٔ اعمال درست را درست و همهٔ اعمال نادرست را نادرست می‌سازد، آن‌ها به عنوان معیارها<sup>۲</sup> یا ملاک‌های اخلاقی<sup>۳</sup> برای عمل درست و نادرست به کار می‌آیند. شبیه این بیان دربارهٔ خوب و بد نیز صدق می‌کند: بخشی از هدف نظری یک نظریهٔ اخلاقی این است که کشف کند چه چیزی در ارتباط با افراد و سایر امور ارزشمند وجود دارد که آن‌ها را خوب یا بد می‌کند. (Timmons, 2013, p. 4)

این سخن به طور قطع درست است. هنگامی که یک ویژگی (یا مجموعه‌ای از ویژگی‌ها) به عنوان ویژگی بنیادین شیء در نظر گرفته شود شیئیت آن شیء به وجود همان ویژگی است و آن ویژگی می‌تواند به مثابه یک معیار برای تحقق آن شیء در نظر گرفته شود. بنابر این، هرگاه بتوانیم ثابت کنیم که عناصر تشکیل دهندهٔ یک مایع H<sub>2</sub>O است، می‌توانیم نتیجه بگیریم که آن مایع آب است. به همین وزن، بر مبنای نظریهٔ تناسب وجودی در باب ارزش، هرگاه بتوانیم ثابت کنیم که چیزی دارای تناسب وجودی به معنای مورد نظر است، می‌توانیم نتیجه بگیریم که آن چیز خوب است. اما اکنون این سؤال قابل طرح است که آیا این‌گونه مقدمات کبروی به راحتی در دسترس همگان قرار می‌گیرند که بتوانند از آن‌ها به عنوان معیار استفاده کنند. اساساً انتظار ما از معیار چه اندازه است؟ آیا معیار را در سطحی می‌خواهیم که فقط یک دانشمند تجربی یا یک

- 
1. Mark Timmons
  2. standards.
  3. moral criteria

فیلسوف قادر به کشف آن باشد یا سطحی عام‌تر از آن را در نظر داریم؟ درحالی که برخی فیلسوفان اخلاق، اصول اخلاقی<sup>۱</sup> را تأمین‌کننده دو هدف نظری و عملی می‌دانند، فیلسوفانی دیگر معتقدند که یک اصل اخلاقی نمی‌تواند هدف عملی اخلاق را برآورده سازد، زیرا عامل‌های اخلاقی غالباً فاقد اطلاعات کافی برای به‌کارگیری آن اصل در موارد خاص هستند. (Timmons, 2013, p. 6) با این نگاه، اگر معیار را در سطحی بخواهیم که قابل استفاده برای عموم افراد باشد، باید گفت نه معیار  $H_2O$  برای تشخیص آب و نه معیار تناسب وجودی برای تشخیص وضعیت اخلاقی امور کارایی ندارد. برای تشخیص عناصر سازنده آب به وسایل آزمایشگاهی و فرد متخصص نیاز است؛ برای تشخیص دست‌کم برخی سطوح تناسب وجودی هم به تلاش فلسفی نیاز است. این یعنی دانشمند و فیلسوف می‌توانند استفاده معیاری از نظریات مذکور بکنند و با کمک آن‌ها به تشخیص مصادیق آب و خوبی و بدی اخلاقی برسند؛ اما این معیارها برای غیردانشمند و غیرفیلسوف کارایی لازم ندارند.

اگر سطحی دسترس‌پذیرتر از معیار را جویا باشیم، آنگاه باید به راه‌های ساده‌تر فکر کنیم. برای مثال، برای تشخیص آب می‌توانیم به جای تلاش برای کشف عناصر سازنده آن ( $H_2O$ )، مجموعه‌ای از ویژگی‌هایی که در کنار هم فقط مختص آب هستند (روانی، بی‌رنگی، بی‌بویی، رفع عطش و...) به‌کارگیریم. این راهی است که مردم عادی برای تشخیص آب می‌پیمایند. همین‌طور هنگامی که تناسب وجودی مبنای ارزش اخلاقی شمرده می‌شود و تناسب میان مخلوقات و خدا به‌عنوان تناسب محوری برای ارزش‌آفرینی اخلاقی معرفی می‌شود، می‌توان به مقتضای آن، شیوه‌هایی را برای تشخیص ارزش اخلاقی در نظر گرفت.

باید توجه داشت که نظریه تناسب وجودی بر مبنای حسن ذاتی اعمال و در مقابل نظریات پیامدگرا ارائه می‌شود. بر این اساس، عاملان اخلاقی به‌طور معمول ارزش عمل را در خود عمل مشاهده می‌کنند و در بسیاری از موارد نیاز به معیاری فراتر از آن ندارند. همچنین در این نظریه ادعا می‌شود که معمولاً افراد قادر به سطحی از نسبت‌سنجی هستند و می‌توانند رابطه خود را با محیط اطراف متناسب سازند. با این حال، باتوجه به محوری بودن تناسب با خدا در این نظریه، هنگامی که افراد در هر کاری رابطه خود را با خدا متناسب سازند هرگونه نقص و ایرادی در موارد دیگر از تناسب، از طریق قدرت و اراده خدا قابل ترمیم و جبران است. علاوه بر همه این‌ها، باتوجه به محوری بودن تناسب با خدا در این نظریه، یک معیار کارآمد برای تشخیص ارزش اخلاقی رجوع به گفته‌های خود خداوند است.

درعین حال، حتی اگر یک نظریه اخلاقی از نظر ارائه معیار برای عموم عاملان اخلاقی

کارایی لازم نداشته باشد، دلیلی برای کم‌اهمیتی آن در سطح نظری نیست. هنگامی که یک نظریه اخلاقی به تبیین مبنای خوبی و بدی اخلاقی می‌پردازد در واقع با بیان ویژگی‌های بنیادینی که موجب هرگونه خوبی و بدی اخلاقی می‌شوند به یکپارچه‌سازی و نظام‌مند کردن اخلاق اقدام کرده است؛ زیرا به‌گفته فیلسوفان اخلاق، یک قدم مهم برای نظام‌سازی اخلاق کشف اتحاد بنیادینی است که در پس تنوع و کثرت امور اخلاقی وجود دارد و این در جای خود بسیار ارزشمند است. (Timmons, 2013, p. 6)

در نتیجه، باتوجه به مطالبی که بیان شد، باید گفت هدف اساسی نظریه تناسب وجودی تحول‌آفرینی و توسعه‌بخشی در سطح نظری است و مدعی ارائه تصویری معقول از نظام ارزشی حاکم بر جهان و درعین حال قابل تفسیر براساس جهان بینی الهی است. مفهوم تناسب وجودی دستگاه فلسفی خاصی ایجاد می‌کند که در آن مسائل اخلاقی به شیوه‌ای جدید تفسیر و قابل فهم می‌گردند. با این حال، تناسب وجودی می‌تواند دست‌کم در استدلال‌های فلسفی برای رسیدن به داوری‌های اخلاقی در موارد خاص، به‌عنوان معیار کارایی داشته باشد. علاوه‌براین، می‌توان متناسب با این نظریه معیارهای دسترس‌پذیرتری را برای کاربرد در استدلال‌های اخلاقی معرفی کرد.

### رابطه نظریه تناسب وجودی با فرااخلاق

برای تشخیص رابطه نظریه تناسب وجودی با فرااخلاق بهتر است ابتدا رابطه اخلاق هنجاری با فرااخلاق روشن شود. در نگاه اولیه می‌توان گفت در اخلاق هنجاری، اصل اخلاق و هنجارهای اخلاقی پذیرفته شده است و تنها درباره مصادیق هنجارها و ارزش‌های اخلاقی بحث می‌کنیم؛ اینکه چگونه اعمالی باید/نباید انجام دهیم و چگونه انسانی باید/نباید باشیم؟ یا چه اموری از لحاظ اخلاقی خوبند و چه اموری بد؟ برای پاسخ به این سؤال‌ها نیاز به معیاری کلی داریم و در اخلاق هنجاری به دنبال آن معیار کلی برای تشخیص باید و نبایدها و خوب و بدهای اخلاقی هستیم. اما در فرااخلاق درباره مفروضات ما درباره اخلاق بحث می‌شود. این مفروضات اعم از مفروضات معناشناختی، متافیزیکی، معرفت‌شناختی و روان‌شناختی هستند. در مجموع در نگاه اولیه می‌توان گفت در اخلاق هنجاری مباحث درجه اول مطرح می‌شود و در فرااخلاق مباحث درجه دوم ناظر به اخلاق. به‌گفته دیوید کاپ<sup>۱</sup> «در چرخش از فرااخلاق به اخلاق هنجاری، از مسائل درباره اخلاق به مسائل در اخلاق روی می‌آوریم.» (Copp, 2005, p. 19) با این حال، باید توجه داشت که بسیاری از آنچه در تمایز فرااخلاق و اخلاق هنجاری گفته می‌شود به اقتضای همان نگاه اولیه است و بآنکه هرکدام روشنگری‌های خاص خود را دارند،

1. David Copp



نسبت به مباحثی که در این دو قلمروی فکری مطرح می‌شود جامعیت و مانعیت کافی ندارند. برخی فیلسوفان اخلاق برای بیان ماهیت واقعی مباحث مطرح‌شده در فرااخلاق و اخلاق هنجاری تلاش وافر انجام داده‌اند و برخی از تمایزهای مطرح‌شده را از نظر جامعیت و مانعیت زیرسؤال برده‌اند و کوشیده‌اند معیارهای جدیدتری را مطرح کنند که جامعیت و مانعیت کافی داشته باشند و به صورتی دقیق‌تر تمایز میان فرااخلاق و اخلاق هنجاری را نشان دهند. (نک: McPherson & Plunkett, 2017)

برخی فیلسوفان تمایز فرااخلاق با اخلاق هنجاری و اخلاق کاربردی را مانند تمایز فلسفه علم با علم یا فلسفه ریاضی با ریاضی دانسته‌اند. این در حالی است که اگر هر تحقیق فلسفی درباره علم در فلسفه علم و هر تحقیق فلسفی درباره ریاضی در فلسفه ریاضی انجام می‌شود، این‌گونه نیست که هر تحقیق فلسفی درباره اخلاق در فرااخلاق انجام شود؛ بلکه در اخلاق هنجاری و اخلاق کاربردی هم مسائلی فلسفی درباره اخلاق مطرح می‌شود. بنابر این، این مقایسه چندان دقیق نیست. همین‌طور اگر فرااخلاق را شامل مباحث درجه دوم نسبت به اخلاق بدانیم، آنگاه این اشکال پیش می‌آید که همه مسائل مطرح‌شده در فرااخلاق درجه دو نیستند و از سوی دیگر برخی مسائل با اینکه درجه دو هستند در فرااخلاق مورد بحث قرار نمی‌گیرند. همچنین اینکه فرااخلاق شامل مجموعه مباحث معناشناختی، روان‌شناختی، متافیزیکی و معرفت‌شناختی درباره اخلاق دانسته شده است، هرچند تا حدود زیادی نمایانگر نوع مباحث فرااخلاق است، ولی علاوه بر اینکه معیاری برای وجه جمع شدن این مباحث ارائه نشده است، نمی‌تواند به خوبی تمایز میان فرااخلاق و اخلاق هنجاری را نشان دهد؛ زیرا بسیاری از مسائل متافیزیکی درباره اخلاق وجود دارند که بیرون از فرااخلاق مطرح می‌شوند. برای مثال، این ادعای پیامدگرایانه که درستی اعمال به جهت خوبی نتایج‌شان است، از سوی بسیاری از فیلسوفان اخلاق یک ادعای متافیزیکی درباره اخلاق دانسته می‌شود و حال آنکه نه در فرااخلاق بلکه در قلمروی اخلاق هنجاری مطرح می‌شود. (McPherson & Plunkett, 2017, pp. 18-20)

باید گفت برخی مسائل دارای سوبه‌های مختلف هستند به‌گونه‌ای که برخی سوبه‌ها متناسب با فرااخلاق و برخی دیگر متناسب با اخلاق هنجاری هستند. برای مثال، مایکل اسمیت<sup>۱</sup> هنگام نقد دیدگاه آیر<sup>۲</sup>، نظریه‌ای مانند سودگرایی<sup>۳</sup> را دارای دو سوبه فرااخلاقی و هنجاری می‌داند. به‌گفته او، هنگامی که آیر سودگرایی را نقد می‌کند، آن را به‌عنوان نظریه‌ای فرااخلاقی در نظر می‌گیرد و برخی مخالفان آیر برای دفاع از سودگرایی آن را به‌عنوان نظریه‌ای

---

1. Michael Smith  
2. A. J. Ayer  
3. utilitarianism

هنجاری مطرح کرده‌اند. اگر سودگرایی در مقام تعریف و تحلیل اصطلاحات اخلاقی مطرح شود نظریه‌ای فرااخلاقی محسوب می‌شود؛ زیرا به معناشناسی اصطلاحات اخلاقی پرداخته است و از تعریفی طبیعی‌گرایانه و غیرسابژکتیو<sup>۱</sup> دفاع می‌کند. آیر این گونه سودگرایی را زیر سؤال می‌برد. برخی منتقدان آیر، هم‌سو با او سودگرایی را در فرااخلاق انکار و به جای آن از نظریه‌ای دیگر دفاع می‌کنند و درعین حال، در اخلاق هنجاری مدافع سودگرایی هستند. (Smith, 1994, pp. 26-27)

نمونه دیگر نظریه امر الهی است که هم ذیل فرااخلاق قرار داده شده است و هم اخلاق هنجاری. این به این دلیل است که می‌توان به نظریه امر الهی از منظرهای مختلف نگریست. برای مثال، اگر آن را به‌عنوان نظریه‌ای ببینیم که در صدد است در مقابل دیدگاه‌های ناواقع‌گرا یا واقع‌گرای طبیعی‌گرا، مبنایی واقعی و الهی برای وظایف اخلاقی ارائه دهد حیث فرااخلاقی پیدا می‌کند؛ زیرا در حال دفاع از گونه‌ای واقع‌گرایی است. اما اگر آن را به منزله نظریه‌ای ببینیم که در صدد تقریری از وظیفه‌گرایی است که مبنایی‌ترین وظیفه در اخلاق را عمل به فرامین الهی می‌داند، آنگاه یک نظریه اخلاقی هنجاری محسوب می‌شود. آدامز<sup>۲</sup> که یکی از طرفداران نظریه امر الهی در دوران معاصر است، نظریه خود را در فضایی فرااخلاقی مطرح و به حیث فرااخلاقی آن تصریح می‌کند. تقریر اول او از نظریه امر الهی ناظر به معناشناسی خطای اخلاقی است که بحثی فرااخلاقی محسوب می‌شود. در این تقریر خطای اخلاقی با ویژگی ممنوع بودن از سوی خدا یکی دانسته می‌شود. (Adams, 1973) در تقریر بعدی، آدامز با گذر از معناشناسی، کاوشی متافیزیکی در ماهیت خطای اخلاقی انجام می‌دهد که این نیز چنان‌که از عنوان مقاله‌اش پیداست حیثی فرااخلاقی دارد. در این تقریر، تحقق خطای اخلاقی در خارج به واسطه نواهی خداوند صورت می‌گیرد. (Adams, 1979)

دیوید کاپ هم هر دو تقریر مذکور را تقریرهایی از واقع‌گرایی می‌داند و آن‌ها را در فرااخلاق جا می‌دهد. با این حال، او معتقد است که «از نظر فنی، می‌توان نوعی نظریه امر الهی را به‌عنوان یک نظریه هنجاری و نه یک نظریه فرااخلاقی ارائه کرد. چنین دیدگاهی معتقد است که اساسی‌ترین وظیفه اخلاقی ما اطاعت از دستورات خداوند است. اما این وظیفه خودش به امر خدا که از او اطاعت کنیم بستگی ندارد؛ بلکه مقدم بر دستورات خداوند خواهد بود.» (Copp, 2005, p. 32, N. 1)

در مجموع رابطه فرااخلاق و اخلاق هنجاری دچار برخی ابهام‌ها است و از این‌رو، ذهن برخی فیلسوفان اخلاق را درگیر کرده است. در مقام تعریف و تبیین ماهیت فرااخلاق و اخلاق

1. non subjective definitional naturalism  
2. Robert Merrihew Adams

هنجاری، معمولاً تعاریفی ارائه می‌شود که به اقتضای آن‌ها تمایزی روشن میان این دو قلمرو وجود دارد و نتایجی که در هر قلمرو گرفته می‌شود لازمه‌ای در قلمروی دیگر ندارد. اما هنگامی که عملاً وارد مباحث می‌شویم مشاهده می‌کنیم که هم‌پوشانی‌ها و تأثیر و تأثرهایی وجود دارد. برخی فیلسوفان معتقدند باینکه هم‌پوشانی وسیع میان فرااخلاق و اخلاق هنجاری وجود دارد، به معنای نفی هرگونه تمایزی نیست. برخی مسائل از مصادیق روشن فرااخلاق و برخی دیگر از مصادیق روشن اخلاق هنجاری هستند. (Schroeder, 2017, p. 675) اما در بخشی دیگر از مسائل درهم‌تنیدگی شدیدی وجود دارد و به گفته برخی نویسندگان، برخی موضوعات به گونه‌ای هستند که به سختی می‌توان گفت که آیا متعلق به اخلاق هنجاری‌اند یا فرااخلاق. (Schroeder, 2017, p. 685)

برخی متفکران برای تمایز گذاشتن میان فرااخلاق و اخلاق هنجاری توجه ما را به سوی اهداف هر یک از این دو قلمروی فکری جلب کرده‌اند. به گفته آن‌ها، آنچه تحقیقات فرااخلاقی را با یکدیگر متحد می‌کند اهدافی است که این تحقیقات دنبال می‌کنند و با اهداف اخلاق هنجاری تمایز دارند. (McPherson & Plunkett, 2017, p. 20) این متفکران با تمایز گذاشتن میان ادعا<sup>۱</sup> و پروژه<sup>۲</sup>، معتقدند که ممکن است برخی ادعاها هم در فرااخلاق و هم در اخلاق هنجاری حضوری برجسته و محوری داشته باشند؛ اما این مسئله هیچ لطمه‌ای به تمایز میان پروژه‌ها نمی‌زند. برای مثال، شکلی تبیینی از پیامدگرایی<sup>۳</sup> که مطابق آن انسان باید عمل را به جهت پیامدهای مثبتش انجام دهد، قطعاً در اخلاق هنجاری حضور دارد؛ زیرا ادعایی است درباره آنچه یک فرد باید انجام دهد. با این حال، پیامدگرایی ممکن است در برخی نظریات فرااخلاقی، مثلاً هنگامی که در حال تبیین چگونگی تناسب واقعیت اخلاقی با واقعیت‌های دیگر هستند، نقشی مهم ایفا کند. پس یک ادعای واحد می‌تواند نقش بالفعل یا بالقوه در پروژه‌های مختلف داشته باشد. اما هنگامی که ما نگاه پروژه‌ای به فرااخلاق و اخلاق هنجاری داشته باشیم، این‌گونه هم‌پوشانی ادعاها قابل‌بیش‌بینی هستند و منجر به هم‌پوشانی پروژه‌ها نمی‌شوند. (McPherson & Plunkett, 2017, p. 22)

به طور خلاصه باید گفت برخی مباحث در فلسفه اخلاق خصلتی کاملاً فرااخلاقی و برخی خصلتی کاملاً هنجاری دارند. برای مثال، تحقیقات مفهوم‌شناسانه درباره مفاهیم اخلاقی قطعاً در فرااخلاق جای می‌گیرند و تحقیق درباره معیار تشخیص باید و نبایدهای اخلاقی مربوط به اخلاق هنجاری است. اما برخی مباحث خصلتی دوگانه دارند و تعیین جایگاه آن بسته به نوع

- 
1. claim
  2. project
  3. consequentialism

هدفی است که از آن مباحث دنبال می‌شود. برای مثال، بحث درباره منشأ ارزش‌های اخلاقی اگر در قالب بررسی واقع‌گرایی یا ناواقع‌گرایی انجام شود به فرااخلاق مربوط است و اگر پس از پذیرش هنجارهای اخلاقی، به منظور تشخیص سرشت زیربنایی آن هنجارها و دستیابی به نظریه‌ای اخلاقی برای نظام‌سازی اخلاق صورت گیرد به اخلاق هنجاری مربوط می‌شود. علاوه بر این، هنگامی که فیلسوفان اخلاق به فعالیتی در یکی از حوزه‌های فرااخلاق یا اخلاق هنجاری مشغول می‌شوند همیشه این‌گونه نیست که به کل از حوزه دیگر چشم‌پوشی کنند و گاهی برای تحکیم مواضع خود از مباحث حوزه دیگر به‌طور آگاهانه کمک می‌گیرند.

اکنون بهتر می‌توان نسبت نظریه تناسب وجودی را با فرااخلاق تشخیص داد. نظریه تناسب وجودی یک نظریه اخلاقی در قلمروی اخلاق هنجاری است که با ابتدا بر برخی مبانی فرااخلاقی ارائه شده است؛ از لحاظ متافیزیکی نگاه واقع‌گرایانه به اخلاق دارد، وجود حقایق اخلاقی را پذیرفته و اصل اخلاق را مفروض می‌گیرد؛ از لحاظ مفهوم‌شناختی معتقد به استقلال مفاهیم اخلاقی و تحویل‌ناپذیری آن به مفاهیم غیراخلاقی است؛ از لحاظ معرفت‌شناختی معتقد به مبنایگرایی است به‌گونه‌ای که انسان توانایی دریافت مستقیم برخی ارزش‌های اخلاقی را دارد که می‌توان آن‌ها را ارزش‌های پایه نامید و سایر ارزش‌ها، غیرپایه و از طریق استدلال قابل شناخت‌اند. این استدلال گاهی صرفاً از طریق عقل و گاهی با رجوع به وحی به‌عنوان یک منبع معتبر معرفتی صورت می‌گیرد. از لحاظ روان‌شناختی نیز نظریه تناسب وجودی مبتنی بر این فرض فرااخلاقی است که انگیزش اخلاقی از ذات موضوعات اخلاقی قابل حصول است.

در مجموع هدف از ارائه نظریه تناسب وجودی معرفی مبنای واحد و جامعی برای اخلاق است که با توجه به آن می‌توان به فهم بهتری از اخلاقیات و روابط آن‌ها رسید و به نظام‌سازی مسائل اخلاقی پرداخت. علاوه بر این، این نظریه تا حدودی می‌تواند به تصمیم‌گیری اخلاقی ما در مقام عمل کمک کند. این هدف و کارکرد نظریه تناسب وجودی را در درون اخلاق هنجاری قرار می‌دهد. با این حال، مباحثی که برای تبیین و تحکیم این نظریه ارائه می‌شود گاهی حیث فرااخلاقی پیدا می‌کنند. بخشی از این مباحث مربوط به زمانی است که از چگونگی سازگاری نظریه تناسب وجودی با مبانی فرااخلاقی پذیرفته شده سؤال می‌شود. علاوه بر این، برای دفاع از نظریه تناسب وجودی ممکن است از استدلال‌های فرااخلاقی کمک گرفته شود و برای مثال، تحلیلی مفهوم‌شناسانه در دفاع از نظریه تناسب وجودی ارائه گردد.

### نظریه تناسب وجودی به مثابه یک نظریه ارزش

فیلسوفان اخلاق معمولاً میان مفاهیم ارزشی<sup>۱</sup> و مفاهیم تکلیفی<sup>۲</sup> یا الزامی تمایز قائل می‌شوند. خوب و بد دو مفهوم ارزشی برجسته هستند و مفاهیمی مانند درست و نادرست یا خطا در دسته مفاهیم تکلیفی قرار می‌گیرند. از قدیم مباحثی درباره وجه تمایز این دو دسته از مفاهیم و چگونگی ارتباط میان آن‌ها وجود داشته است. (Zimmerman, 2015, p. 13) چنان‌که پیش از این بیان شد اخلاق هنجاری هم درباره خوب و بد اخلاقی اظهار نظر می‌کند و هم درباره درست و نادرست. به نظریه‌ای اخلاقی که ناظر به خوب و بد اخلاقی باشد نظریه ارزش<sup>۳</sup> اطلاق می‌شود؛ چرا که درباره مفاهیم ارزشی اظهار نظر می‌کند. نظریه تناسب وجودی نیز از این لحاظ یک نظریه ارزش است؛ زیرا هدف اصلی آن ارائه تبیینی معقول از خوب و بدهای اخلاقی است.

اما نظریه ارزش در اصطلاح فیلسوفان اخلاق واحدی ندارد و بسته به قلمرویی که برای آن در نظر گرفته می‌شود کاربردهای متعددی پیدا می‌کند. به گفته برخی نویسندگان، این اصطلاح دست کم سه کاربرد متفاوت در فلسفه دارد. یک کاربرد بسیار عام و گسترده وجود دارد که همه حوزه‌هایی از فلسفه که با مفاهیم خوب و بد سر و کار دارند و به مباحث ارزشی می‌پردازند دربرمی‌گیرد؛ اعم از فلسفه اخلاق، فلسفه سیاسی و اجتماعی، فلسفه دین، زیبایی‌شناسی و غیره. کاربرد دیگر کاربردی بسیار خاص و محدود است که بیشتر در محدوده نظریه پیامدگرایی در اخلاق هنجاری مطرح است؛ هنگامی که نگاه پیامدگرایانه به وظایف اخلاقی داشته باشیم و اخلاقی بودن اعمال را به جهت آن بدانیم که ما را به نتیجه خوب می‌رسانند، آنگاه سؤال می‌شود آن نتیجه خوب چیست و چه تبیینی برای آن می‌توان ارائه کرد. نظریه‌ای که در پاسخ به این سؤال ارائه می‌شود نظریه ارزش نامیده می‌شود و عنوان «اکسیولوژی»<sup>۴</sup> یا «ارزش‌شناسی» نیز برای این کاربرد خاص به کار می‌رود. کاربرد سوم در میانه این دو کاربرد قرار دارد؛ نه آن قدر عام است که همه مباحث فلسفی درباره ارزش در هر حوزه‌ای را شامل شود و نه آن قدر خاص که صرفاً به اخلاق هنجاری و مخصوصاً مبحث پیامدگرایی مربوط باشد؛ بلکه شامل قسمت‌هایی از فلسفه اخلاق (اعم از اخلاق هنجاری و فرااخلاق) می‌شود که به طرح مباحث نظری درباره هر نوعی از ارزش و خوبی می‌پردازند. (Schroeder, 2021)

طبق گفته محققان، نظریه ارزش در کاربرد سوم هم شامل اکسیولوژی می‌شود و هم شامل همه مباحث دیگر در فلسفه اخلاق که درباره ماهیت ارزش و رابطه آن با مقولات اخلاقی

- 1..evaluative concepts
2. deontic concepts
3. value theory
4. axiology

دیگر مطرح می‌شود. بنابر این، اگر بخواهیم تقسیم‌بندی مباحث فلسفه اخلاق را بر این اساس انجام دهیم، یعنی همه مباحث فلسفه اخلاق درباره خوبی و بدی را که نظریه ارزش ناظر به آن است در یک طرف قرار دهیم و بقیه مباحث را در طرف دیگر، آنگاه تقسیم‌بندی سنتی به اخلاق هنجاری و فرااخلاق به هم می‌خورد، ولی امتیازات خاص خودش را دارد. در واقع، نظریه ارزش با این گستره بحث از قبل مورد توجه بوده و دارای پیشینه تحقیقاتی خاص خود است. مسائل نظری درباره ارزش همواره یک کانون اصلی توجه برای فیلسوفان اخلاق بوده و غالباً مرزبندی اخلاق هنجاری و فرااخلاق را نادیده گرفته است. (Schroeder, 2021)

این نکته را باید یادآور شد که برای تعیین محدوده نظریه ارزش اتفاق نظر وجود ندارد و تا حدودی اختیاری و بسته به اهداف یک محقق است. آنچه مورد توافق همه است این است که نظریه ارزش نظریه‌ای درباره خوبی و بدی است؛ اما اینکه چه نوع خوبی و بدی‌ها منظور است، به اهداف و انتخاب محقق بستگی دارد. با این حال، یک کاربرد رایج از نظریه ارزش به گونه‌ای است که مباحث اخلاق هنجاری و فرااخلاق درباره خوبی را با هم پوشش می‌دهد.

به عنوان یک رشته فلسفی، نظریه ارزش به جهات مختلفی منشعب می‌شود. تا حدی با فرااخلاق هم‌پوشانی دارد؛ زیرا مفاهیم ارزشی و ماهیت ارزش را بررسی می‌کند. همچنین تا حدودی با اخلاق هنجاری هم‌پوشانی دارد؛ زیرا بررسی می‌کند که چه چیزهایی به خودی خود یا به عنوان وسیله خوب یا بد هستند، چه چیزهایی برای افراد خوب یا بد است، و چگونه ارزش پیامدها به درستی و نادرستی اخلاقی اعمال مربوط می‌شود. مباحث در نظریه ارزش گاهی ارتباط وثیقی با نظریه‌های پیامدگرایانه در باب درستی و نادرستی اخلاقی دارد. بسیاری از نظریه‌های پیامدگرا (مثلاً فایده‌گرایی کلاسیک) مبتنی بر نوعی نظریه ارزش هستند (مثلاً اینکه خوشی تنها چیزی است که ارزش ذاتی دارد). اما تعدادی از نظریه‌های اخلاقی غیر پیامدگرای برجسته - مانند نظریه کانتی و نظریه وظایف اولیه دیوید راس، از باب صرفاً دو مثال - مشتمل بر نظریه‌ها یا اصولی درباره ارزش هستند. بنابراین، نظریه ارزش صرفاً دغدغه پیامدگرایی و طرف‌داران آن نیست. (Hirose & Olson, 2015, p. 1)

در ادامه سخن فوق اشاره می‌شود که هرچند مسائل مربوط به ارزش نه تنها در رشته‌های فلسفی که مستقیماً به اخلاق مربوط می‌شوند، بلکه مثلاً در معرفت‌شناسی، زیبایی‌شناسی و فلسفه دین نیز مطرح می‌شوند، تحقیق مورد نظر عمدتاً بر نظریه ارزش از حیث ارتباطش با اخلاق به معنای وسیعش تمرکز دارد. (Hirose & Olson, 2015, p. 1)

## نتیجه گیری

باتوجه به ملاحظاتی که تا کنون بیان شد، نظریه تناسب وجودی را می توان یک نظریه ارزش دانست که به تبیینی جامع و یکپارچه از خوب و بدهای اخلاقی می پردازد و خوب بنیادینی را که در پس همه خوب های اخلاقی وجود دارد تناسب و هماهنگی وجودی و بد بنیادین را عدم چنین تناسبی می داند. این نظریه ارزش در اصل یک نظریه اخلاقی هنجاری است که بر مبنای نگاه واقع گرایانه به ارزش اخلاقی ارائه شده و هدف نظری عمده آن معرفی سرشت بنیادین اخلاق و نظام سازی آن است. علاوه بر این، می تواند در راستای اهداف عملی نیز کارایی درخوری داشته باشد. مباحثی که برای تبیین، روشنگری و دفاع از این نظریه بیان می شود گاهی سوئیة فرااخلاقی پیدا می کند و از باب مثال، برخی تحلیل های مفهوم شناسانه و معرفت شناسانه برای تکمیل بحث ارائه می شود. همچنین از آنجا که این نظریه بر آن است که می توان تبیینی یکسان از ارزش اخلاقی و زیبایی شناختی ارائه داد، برای روشنگری بیشتر از برخی مباحث فلسفه زیبایی شناسی کمک گرفته می شود. علاوه بر اینها، باتوجه به اینکه این نظریه بر مبنای جهان بینی توحیدی، تناسب میان مخلوقات و خدا را محور اساسی ارزش بخشی اخلاقی می داند، به مسئله رابطه میان دین و اخلاق ارتباط پیدا می کند و مباحثی از فلسفه دین را پوشش می دهد. اساساً ادعا بر این است که این نظریه ارزش ظرفیت آن را دارد که در بخش هایی مهم از فلسفه ورود پیدا کند و تحولاتی قابل توجه را موجب شود. نگارنده در نظر دارد به خواست خدا در مقالاتی دیگر زوایای دیگری از این نظریه را به بحث و بررسی بگذارد.

## فهرست منابع

### نهج البلاغه

۱. مبینی، م. ع. (۱۳۹۰). تأملاتی معناشناختی در حقیقت ارزش اخلاقی. نقد و نظر، ۱۶(۶۴)، ۲-۲۶.
۲. مبینی، م. ع. (۱۳۹۲). تناسب و سازگاری وجودی به منزله ارزش بنیادین. نقد و نظر، ۱۸(۶۹)، ۲-۳۳.
۳. مبینی، م. ع. (۱۳۹۹). خدا، ارزش، عقلانیت: گامی به سوی نظریه «تناسب وجودی» در باب ارزش. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
4. Adams, R. M. (1973). A Modified Divine Command Theory of Ethical Wrongness. In T. L. Carson & P. K. Moser (Eds.), *Morality and the Good Life*: Oup Usa.
5. Adams, R. M. (1979). Divine Command Metaethics Modified Again. *Journal of Religious Ethics*, 7(1), 66 - 79.
6. Copp, D. (2005). Introduction: Metaethics and Normative Ethics. In D. Copp (Ed.), *The Oxford Handbook of Ethical Theory* (Vol. 1, pp. 3-35): Oxford University Press.
7. Hirose, I., & Olson, J. (2015). *The Oxford Handbook of Value Theory*: Oxford University Press USA.
8. McPherson, T., & Plunkett, D. (2017). The Nature and Explanatory Ambitions of Metaethics. In T. McPherson & D. Plunkett (Eds.), *The Routledge Handbook of Metaethics* (pp. 1-28): Routledge.
9. Schroeder, M. (2017). Normative Ethics and Metaethics. In T. McPherson & D. Plunkett (Eds.), *The Routledge Handbook of Metaethics* (pp. 674-686): Routledge.
10. Schroeder, M. (2021). Value theory. In E. N. Zalta (Ed.), *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Fall 2021 ed.): URL = <<https://plato.stanford.edu/archives/fall2021/entries/value-theory/>>
11. Smith, M. (1994). *The Moral Problem*. Oxford: Wiley-Blackwell.
12. Timmons, M. (2013). *Moral Theory: An Introduction* (2nd ed.): Rowman & Littlefield Publishers.
13. Zimmerman, M. J. (2015). Value and Normativity. In I. Hirose & J. Olson (Eds.), *The Oxford Handbook of Value Theory* (pp. 13-28). New York: Oxford University Press.